

سیر و سلوک و عرفان علاءالدوله سمنانی قطب هفدهم ذهبیه

دکتر فریده معتکف

تصوف مورد نظر ما، تصوف اسلامی، آن هم از دریچه چشم صوفیان ذهبی است که از صدر اسلام، تحت تعلیمات عالیہ پیغمبر اکرم (ص) و راهبری قرآن مجید، با تبیین ائمه اطهار و صحابه کبار، یا تابعین، مخصوصاً حضرت علی (ع) که خود سر حلقه اولیاء و سر سلسله جمله صوفیان به شمار است، مایه گرفته، و در ادوار مختلف به مقتضای زمان و مکان تغییر رنگ داده است.

منشأ تصوف از نظر ذهبیه

آراء و عقاید مختلفی درباره منشأ تصوف ذکر شده که به اختصار بیان می شود: عده ای تصوف را تشکیلات ضد اسلامی، و آن را یکی از احزاب مختلف آریایی نژاد و ایرانی می دانند. بعضی عقاید برهمنی و بودایی هندوستان را در آن مؤثر دانسته اند. جمعی حکمت یونانیان، بویژه طریقه اشراق و نوافلاطونیان را منشأ تصوف پنداشته و بعضی مسیحیت و مانویت را مبدأ تصوف معرفی کرده اند. اما عقیده راجح و آنچه بیشتر صوفیان بزرگ پذیرفته اند، این است که تصوف زائیده مکتب اسلام و تعلیمات عالی قرآن و پرورش یافته ذوق ایرانی است.

منشأ تصوف هر چه هست، و از هر کجا سرچشمه گرفته باشد، قدر مسلم

آن است که این سنخ فکر از قدیمی ترین ازمئه تاریخی کمابیش در بین پیروان مذاهب کوچک و ادیان بزرگ الهی وجود داشته است، در هر کیش و آیین و مذهب و میان هر فرقه و امتی یک دسته از زهاد عباد، یا روشن دلان و مرتاضان بوده اند که طرز زندگی مادی و مشرب روحانی آنها با رسم و راه سایر افراد و مردم عادی فرق بسیار داشته است.

تصوفی که به ما رسیده است و آثار ادبی فرقه‌ای از آن مورد بحث است، مسلماً از زهد و عبادت، از مبالغه در اوامر و نواهی اسلامی، از وارستگی و پرهیزکاری، از آزادی و آزادگی، از سعه صدر و روشن دلی سرچشمه گرفته است، و از طریق سیر و سلوک به کشف و شهود، درک حقایق و معانی، اتصال به مبدأ وجود و منبع نور گراییده است.

زهد و عبادت اسلامی، خاصه در قلمرو و نژاد آریایی، با ذوق لطیف ایرانی آمیخته، نرم نرمک از جزء و کل تمام ادیان و مذاهب عالم متأثر گردیده، و به رنگ یک نحلّه مذهبی، و جنبش فکری پدیدار شده است که بدون شک در هیچ یک از مذاهب عالم نظیر ندارد. و جان کلام اینکه تصوف یک نهضت دینی و تحول فکری است که از مشخصات دیانت اسلام به شمار می آید.

نضج و پرورش این فکر از تجلیات روح ایرانی، و انگیخته حقیقت پرستی، و تفحص و تحقیق در مبانی عالی آفرینش است که خود نمودار بارزی از تکامل معنوی و پختگی فکر بشر است.

دفتر صوفی سواد و حرف نیست جز دل اسپید همچون برف نیست
 زاد دانشمند آثار قلم زاد صوفی چیست انوار قدم
 فقیه و محدث، متکلم و حکیم، عالم و فیلسوف، هر یک منشأ خدمت
 خاصی هستند: فقیه، احکام ظاهری و قشری یا امر و نهی را زنده نگاه می دارد و از

کهولت و پیری، از فنا و اضمحلال آن جلوگیری می‌کند: متکلم، حامی دین در برابر تاخت و تاز مخالفان است و با کمک علم و فلسفه، حملات بیگانگان را جواب می‌دهد. عالم و دانشمند و حتی منجم و ریاضی‌دان تا چند قرن قبل جملگی در خدمت دین بودند و کشفیات علمی و تحقیقات فلسفی خویشان را برای پایه‌گذاری ادیان به کار می‌بردند.

غیر از این طبقات چندگانه، تشنگان زلال معرفت و سوختگان وادی حیرت را آیین و رسوم ظاهری دین و اصول علمی سیراب و آسوده نمی‌سازد. اینان رهروان وادی بی‌کران تصوف هستند که جز از سرچشمه فیاض عرفان سیراب نمی‌شوند و جز مسلک وسیع عرفان چیزی آنان را به سر منزل مقصود نمی‌رساند زیرا اعراض از دنیای زاهدان، توجه به فرایض و نوافل عابدان، ناداری و غربت فقیران هر یک برای مقصدی چون نعیم بهشت و بیم دوزخ یا جلب رحمت حق و تخفیف قهر الهی است اما آنها کام جان عارف را شیرین نمی‌کنند. عارف تشنه و سرگشته معشوق است، او حق می‌خواهد و حق می‌جوید.

زهد، عبادت فقر، خدمت، صدق، ایمان، توکل، ایثار و صدها مبانی دیگر فقط منازل بدوی و پایه‌های اولی معنای وسیع تصوف است؛ به ویژه در فقر ذهبی که شدیداً به ظواهر و شرع پای‌بند بوده و گفته‌اند: «بندهای طلسم انسانی را جز با کلید شریعت نمی‌توان گشاد».

آنان وصول به کمال انسانیت و درک مقام بردالیقین را جز از طی طریق شریعت و طریقت و حقیقت یا معرفت که هر یک باطن دیگری است، محال می‌دانند زیرا به استناد عبارت مناجات حضرت امیرالمؤمنین «ما عبدتک شوفا الی جنتک و لا خوفاً عن نارک بل وجدتک اهل للعبادة» و نیز حدیث منقول در کافی از حضرت صادق (ع): «ان للعبادة ثلاث قوم عبدوا الله خوفاً فتلك عبادة العبيد و قوم عبدوا الله

طلباً للثواب فتلك عبادة الاجراء و قوم عبدوا الله حبا فتلك عبادة الاحرار». صوفیان ذهبی غایت دین و دنیا را معرفت بدون شائبه دانسته و گفته‌اند: «وان الطریقه و الحقیقه و المعرفة من اسرار الدین و هی مخزونه فی قلوب العارفين».

طریقت ره و رسم خاصان دین	ره حقیقت شناسان ملک یقین
حقیقت ز راه طریقت بیاب	حقیقت ز دین است لب لباب
حقیقت بود منهج معرفت	شوی از طریقت تو عارف صفت

علاءالدوله قطب هفدهم ذهبیه صوفی عابد نه افراطی عاشق

با ایمان به اینکه تربیت اولیه و محیط نخستین زندگانی هر کس در رشد و ترقی فکری و ایجاد شخصیت معنوی او مهم‌ترین نقش را بازی می‌کند، باید اعتراف کرد، همان‌طوری که طرز تفکر و اعتقادات و روش حیات مادی و معنوی بزرگ‌تر یک خانواده در افراد آن تأثیر به‌سزایی دارد، در نسل‌های بعدی هم که با مقتضیات محیط جدیدی تربیت می‌شوند، کم و بیش تأثیر به‌جای می‌گذارد.

رگ رگ است این آب شیرین، آب شور

در خلایق می‌رود تا نفع صور

این امر در طوایف و قبایل و در احزاب و مجامع گوناگون بشری هم مؤثر است و از لحاظ علم الاجتماع، قسمتی از معنای ملیت را به وجود می‌آورد.

مذاهب و مسالک و فرق و سلاسل مختلف هم از این قانون کلی برخوردار هستند. صوفیه که مبنای کارشان بر ارادت و صفای مرید و مرادی گذاشته شده است و سالکان در برابر پیران و مرشدان خویش هیچ‌گونه اراده‌ای ندارند و «کالمیت فی یدی الغسال» جزئیات اعمال و افکار او را پیروی می‌کنند، پس بدون شک از این قانون کلی سهم بیشتری خواهند برد و حتی به خود اجازه نمی‌دهند که در نقل بیانات

مشایخ کوچک‌ترین حذف و تحریفی روا دارند.

با این وصف هر مریدی در مراحل بعدی، رنگی به خود می‌گیرد که با استاد و استادان سلفش چندان مغایرتی نخواهد داشت. اما آنچه شخصیت‌های اقطاب و بزرگان و سایر افراد سالکان و به طور کلی صوفیان را از یکدیگر ممتاز و مشخص می‌سازد، این است که یک فقیه متشرع با یک فیلسوف متفکر یا شارح آزاده‌ای که قدم به مرحله تصوف گذارده‌اند بسیار فرق دارد؛ چون فقیهی که از مدرسه به خانقاه برود، زاهدی منزوی از کار در می‌آید، نه رندی عالم‌سوز.

و اگر بخشایش الهی قیود استدلال و زنجیر توهمات روح فیلسوفی را بگسلد و در دام جانانش اسیر سازد، او سرّ صفای صوفیان و توحید نظر عارفانه‌ای می‌یابد و آن‌گاه جلوه معشوق را در گل و خار، و پرتو جانان را در یار و اغیار نظاره می‌کند و سرانجام دانش و بینش را به هم می‌آمیزد و با درک لطیفه رقیق «وحدت وجود»، فلسفه و عرفان را آشتی داده، و پایه فلسفه اشراق را استوار می‌سازد. چون شاعر نازک‌دل و باریک‌بینی دام طبیعت را رها کرد و دامن‌کشان سر از خانقاه بیرون آورد با نیم جرعه نخستین «خشت را زیر سر و بر تارک هفت اختر پای می‌نهد» و سپس دست‌افشان و پای‌کوبان سر و دستار ناشناخته می‌سراید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

این مقدمات، مسلم است که یک سنخ تربیت و یک سلسله آداب و رسوم، در هر مزاج اثری خاص می‌نماید و افراد و شخصیت‌های ویژه‌ای تربیت می‌کند. ذهبیه که از آستان قطب اولیاء حضرت علی بن موسی الرضا (ع) با تربیت و تبدیل مزاج ترسابعه‌ای ظهور کرد، میانه‌روی را نگه داشت و با شور و مستی کمال یافت و در جذبه و شوق اعتدال را از دست نگذاشت. سید الطایفه جنید بغدادی که خود

سومین قطب ذهبیه، و مظهر کمال تصوف معتدل است، به حسین بن منصور حلاج که در انتخاب سکر و تصوف عاشقانه افراط کرده بود، به ملامت و سرزنش گرفته، او را به اعتدال دعوت کرده و گفته است:

«این راه کسی باید که کتاب خدای بر دست راست گرفته و سنت مصطفی بر دست چپ و در روشنایی این شمع برود تا در مغاک شبهت و ظلمت نیفتد». از مطالعه سخنان پراکنده اقطاب اولیه‌ای که کتاب و آثار مدوئی از خود به جای نگذاشته‌اند، چنان مستفاد می‌گردد که: آنان رعایت ظواهر شرع، تدبیر و تفکر در آفرینش عشق، محبت به حقیقت موجودات، دل‌باختگی و علاقه به افراد اجتماع و صفا و یک‌رنگی در حیات مادی را پیش از رندی و بی‌پروایی توجه داشته و به زهد و تقوا، بیش از قلندری و پشمینه‌پوشی و به کار و کوشش، بیشتر از گوشه‌گیری و عزلت، اهمیت داده، و خود بدان عمل کرده‌اند. چنانکه علاوه بر مطالعه حالات و سخنان آنان از تعاریفی که هر یک از این ارکان درباره تصوف و صوفی کرده‌اند، این معنی روشن می‌شود.

از اولین آثار مدوئی ذهبیه تا آخرین کتاب اقطاب این سلسله که هزاران مجلد است، به خوبی برمی‌آید که غالب اینان علاوه بر مسند ارشاد و اداره خانقاه، مجالس تذکر و وعظ، تدریس فقه و تفسیر و... داشته، بسا از آنان که به کسوت درویشی و فقر در نیامده، و رشته و میان نبسته و تاج و کشکول بر سر و دوش نگذاشته و غالب در زی علمای ظاهر و لباس فقهای زمان زیسته‌اند.

اعتدال و پرهیز اقطاب ذهبیه از افراط و تفریط‌های اصحاب سکر، در تمام مظهر زندگانی فردی و اجتماعی آنان خودنمایی دارد. چنانکه علاءالدوله سمنانی در وقف‌نامه املاک و خانقاه خویش ضمن اوصاف متولی موقوفات با این عبارت: «و تفویض کردم امر تولیت آن را.... به یکی از یاران خود که راه رفته باشد به طریق

سلوک این فقیر و رسیده باشد به مرتبه ارشاد. نیک خوی و جوان مرد باشد. بی اسراف باشد که او را طهارت کامل در قلب و قالب ظاهر شده باشد و توکل تمام و توبه نصوح کرده و میان رفتن در جمیع امور قولی و فعلی به جای آورد و بعد از اینکه او به دار آخرت نقل کند...» ملاحظه می شود که این قطب متمول ذهبیه، تولیت موقوفاتش را به شیخ بعد از خود واگذارده و شرایط آن را «میان رفتن در جمیع امور قولی و فعلی» قرار داده است. همین قطب ذهبیه همان طور که از اسمش -علاءالدوله- پیداست و در ترجمه احوالش آمده، با وجودی که مردی درباری بوده که «بخشایش الهی چراغ توفیق فرا راهش داشته» و به خلعت ارشادش سرفراز کرده است، مع هذا از زمره اصحاب صحو و دارای عقاید و افکار معتدلانه تصوف، و از معتقدین سرسخت توفیق موازین شرع با اصول صوفیانه بوده، گفتار و کردار، سخنان و آثار وی هم حاکی از این رویه پسندیده است. او در کتاب *العروه لاهل الخلوۃ و الجلوۃ* در ذکر نام و نسب خویش خود را «السندی محتدی»، یعنی پیروی کننده از کتاب و سنت نامیده است. اتخاذ این عنوان -علاءالدوله- و معنی که برای خویش آورده است دلیلی بر کثرت توجه و کمال علاقه او به موازین شرع است.

این طریقه اعتدال مشی کلی و سنت سنیه مشایخ متقدم و پیروان متأخر ذهبیه، عموماً و بلا استثنا بوده و هست. آنان به اندازه ای در این اعتدال پابرجا هستند که سایر فرق، «ذهبیه» را «آخوند صوفیه» نامیده اند.